

در مصاحبه کیان با خانم دکتر نیلوفر گوله جامعه‌شناس ترک مطرح شد:

سنت و تجدد

در کشورهای شبه مدرن

از دیدگاه جامعه‌شناسی

اشاره:

برای کیان فرصتی فراهم آمد تا با دکتر «نیلوفر گوله» (Nilufer Gole)، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه «بوغازیچی» استانبول به گفت‌وگو بنشیند. «گوله» جامعه‌شناسی است که می‌کوشد به مسائل کشورهای جهان سوم - گرچه خود او این تعبیر را نمی‌پسندد - از زاویه‌ای جز زاویه نگارش جامعه‌شناسی مرسوم بنگرد. دو کتاب اصلی او تکرکات‌ها و ایدئولوژی‌ها و محرم مدرن از جهتی به این موضوع مربوط می‌شوند. در کتاب نخست او به نقش تکوکرات‌ها در سیاست (بویژه در ترکیه) می‌پردازد و می‌کوشد ارتباط آن را با تحولات ایدئولوژیک نشان دهد. در این کتاب، «گوله» همچنین به رابطه دولت و جامعه مدنی می‌پردازد و استدلال می‌کند که اقتدارگرایی دولتها و گرایش به توتالیترسم، ریشه در گرایشهای فکری جامعه دارد. در کتاب محرم مدرن، دکتر «گوله» به تفاوت کپکشان مفاهیم سنتی و جدید (مدرن) اشاره می‌کند و از ترجمه‌ناپذیری آنها سخن می‌گوید. او در این کتاب به نقش کلیدی بررسی وضع «زن» در فهم تحولات یک جامعه اشاره دارد. «نیلوفر گوله» اکنون درباره نخبگان مسلمان پژوهش می‌کند و سفر اخیر او به ایران نیز برای آشنایی بیشتر با همین موضوع بوده است. آقایان حسین قاضیان و اکبر گنجی اداره این گفت‌وگو را به عهده داشتند و خانم رزا افتخاری و آقای کیهان عباسیان، ترجمه و ویرایش آن را انجام دادند. ❧

● در حال حاضر چه پژوهشی در دست دارید؟
○ طرح جدید من درباره روشنفکران مسلمان است. در حال حاضر مطالعاتی درباره اعتقادات اسلامی انجام می‌دهم و هدفم درک ارزشها و چگونگی پدید آمدن آنها بویژه از طریق مطالعه پیدایش حرکتهای اسلامی همچون جمهوری اسلامی ایران است. پرسش من این است که ارزشهای اسلامی چه هستند و رابطه آنها با تجدد چیست؟ به نظر من مهمترین مسأله کشورهای ما همین مباحث است. ما کاملاً تحت سلطه تجدد هستیم یعنی یا از تجدد غرب تقلید می‌کنیم یا با آن مقابله می‌کنیم و از آن فاصله می‌گیریم. ولی باید بدانیم که تقلید همیشه چیزی «دست دوم» است و از آنجا که اصیل نیست نمی‌تواند در صدد رقابت هم برآید. در بین این دو موضع افراطی، آنچه امروزه بسیار اهمیت دارد این است که ما در حال تجربه پدید آوردن نوعی تجدد، با حفظ هویت خاص خودمان هستیم. اساسی‌ترین مسأله‌ای که من در ایران با آن مواجه شدم این است که چگونه می‌توانید هویت و ارزشهای خود را حفظ کنید و در عین حال با زمان پیش بروید؟

● ذکر می‌کنم بهتر است بحث را از یک سؤال بسیار کلی شروع

● از دکتر گوله ابتدا درباره موقعیت خودش به عنوان یک جامعه‌شناس یا روشنفکر پرسیدیم، او گفت:
○ من جامعه‌شناسی مستقل هستم؛ مستقل از ایدئولوژی‌های سیاسی، مدتهاست که ما در ترکیه از واژه آیدین (aydin) استفاده می‌کنیم که معنی آن چیزی بیش از روشنفکر است... یعنی روشنفکری که موضع خود را مشخص کرده است. روشنفکران ترکیه خود را مصلحت‌گرا (pragmatist) می‌نامند، و بر این باورند که هرگونه دگرگونی در جامعه، تنها از طریق قدرت دولتی امکان‌پذیر است. روشنفکران ترکیه همیشه سعی در دگرگونی جامعه و اعمال قدرت از سوی حاکمیت داشته‌اند ولی هرگز سعی نکرده‌اند جامعه را درک کنند. به همین علت من کارم را به حوزه‌ای خاص محدود کرده‌ام و خود را بیشتر جامعه‌شناس می‌دانم تا روشنفکر. من جامعه‌شناسی هستم که سعی می‌کند بفهمد جامعه چگونه ارزشهای خاص خود را پدید می‌آورد و به اجرا می‌گذارد. یک روشنفکر در ترکیه یا سکولار است یا مترقی، یا مارکسیست است یا اسلام‌گرا و در هر حال، همیشه در چارچوب یک حرکت سیاسی قرار دارد. اما من مایلم خود را یک جامعه‌شناس یا روشنفکری مستقل معرفی کنم.



تجدد ایشان وجود دارد. به هر حال وقتی به کشورهای خودمان نظر می‌اندازیم می‌بینیم که از پیوستگی خبری نیست؛ نوعی انقطاع به چشم می‌خورد، سنتهای خود را نمی‌یابیم و بدانها دسترسی نداریم.

● از بحث درباره اصطلاحات و تعابیر بگذریم؛ سؤال همچنان باقی است. اگر بخواهیم مسأله را در سطح فکری و فلسفی بفهمیم باید بدانیم که ما در جوامع جهان سوم، از ماهیت آنچه تجدد نامیده می‌شود بی‌خبریم و این تجدد در همه حال با زیرساختهای سنتی این جوامع سرناسازگاری دارد. به نظر شما تجدد غریب، ادامه سنت غریب است اما در جوامع ما سنت یا خود را بیپوده تکرار می‌کند یا به خاطر مواجهه با غرب جدید دچار اغتشاش می‌شود. حال با چنین تصویری از واقعیت می‌توان مجدداً پرسید که این دوگانگی به کجا بومی گردد؟ آیا این مشکل جنبه فکری دارد، یعنی از جنبه فلسفی باید حل شود؟ یا جنبه اجتماعی و تاریخی دارد؟

○ شما سه سؤال را در یک سؤال گنجانیدید. من گمان می‌کنم که تجدد غرب، دیگر در حوزه دوران «روشنگری» قابل تعریف نیست.

البته نظرم معطوف به بحثهای پست مدرن است، بدون آنکه بخواهم وارد بحث آن شوم. می‌توان گفت نوعی تغییر در سرمشق یا الگوی رایج (paradigm) به وجود آمده است که البته به میزان زیادی به سطح تولید و محتوای تولیدات مربوط می‌شود. آنچه ما تولید می‌کنیم از چگونگی درک ما از آنچه تولید کرده‌ایم جدا نیست، اما در کشورهای ما، نوعی شکاف اسکیزوفرنیک میان واقعتهای اجتماعی و نحوه درک و برداشت ما از این واقعتهای - بویژه در آثار روشنفکران - مشاهده می‌شود. همان‌طور که گفتیم، ما - روشنفکران - به جوامع غربی روی می‌آوریم زیرا جامعه‌شناسی، فلسفه و... نه تنها از غرب ریشه گرفته‌اند بلکه زبان خود را نیز به ما تحمیل کرده‌اند. لذا ما مفاهیم آنان را به کار می‌بریم ولی این مفاهیم هیچ سنخیتی با واقعتهای اجتماعی و بومی ما ندارند. بنابراین به نظر من، همان‌طور که میان سنت و تجدد ما حلقه‌ی رابطی وجود ندارد، این حلقه‌ی رابط میان تفکر اجتماعی و عمل اجتماعی ما نیز به چشم نمی‌خورد.

شما می‌پرسید که مشکل کجاست؟ به گمان من در کلیه سطوح، ما باید به تولید تجدد یا آنچه آلن تورن آن را «تولید درونی جامعه» (self production of society) می‌نامد بپردازیم. نوسازی می‌تواند از بالا بر جامعه تحمیل شود و کاملاً بر اراده‌ی نخبگان سیاسی و ایدئولوژی متکی باشد. ولی خود تجدد به نظر من، محصول جامعه است. پس شاید لازم است که ما در هیافت خود برای دگرگونیهای جامعه به طور اعم، تغییر جهتی اساسی قائل شویم. اغلب تصور می‌شده است که جامعه را فقط از بالا می‌شود دگرگون کرد اما حالا می‌دانیم که دگرگونی اجتماعی باید از بطن جامعه، در سطوح مختلف و همزمان سرچشمه بگیرد.

در این مورد می‌توانم مثالی از ترکیه بزنم، مثالی فرهنگی در مورد عاداتی که قابل مشاهده است. اگر به استانبول بیایید قهوه‌خانه‌هایی می‌بینید که زمانی بسیار پررونق بودند. این قهوه‌خانه‌ها که تداوم همان سنت پیشین هستند ممکن است کاملاً از بین بروند یا همچنان باقی بمانند، اما بدون قدر و منزلت. و در این میان، ما کافه‌ترابهایی تأسیس کرده‌ایم که هیچ ربطی به قهوه‌خانه‌های سنتی خودمان ندارد. ما نمی‌دانیم که چگونه قهوه‌خانه‌های سنتی خود را در محیط‌های شهری جدید برپا کنیم، اما کافه‌تربا را درست از غرب تقلید می‌کنیم و من فکر

کنیم. شما بر آنید که نوعی تجدد (modernity) در جوامع جهان سومی وجود دارد. تصور ما این است که این جوامع بیشتر دچار وضعیتی سنتی یا شبه مدرن (Semimodern) هستند. با این اوصاف فکر می‌کنید مهمترین مشکلی که تمام جوامع جهان سوم در قبال جهان مدرن دارند چیست؟ برای این مشکلات بیشتر ریشه‌های تاریخی قانلید یا ریشه‌های فکری و یا جامعه‌شناختی؟

○ باید این نکته را روشن کنم که به نظر من ایران و ترکیه جوامع سنتی نیستند. به اعتقاد من، ما بیش از حد از سنت روی گردان شده‌ایم، یعنی به عبارتی در کشورهای ما ساختارهای سنتی در روند نوسازی (modernization) نابود شده‌اند. البته می‌توان تعبیر «شبه مدرن» را پذیرفت. من هم نمی‌گویم که ما جوامعی مدرن هستیم. مسأله این است که آیا می‌خواهیم سازندگان چنین جامعه‌ای باشیم یا اقتصاددانان کثنگان آن؟ در حال حاضر گرایش ما به اقتباس تجدد است. ما خود زاینده تجدد نبوده‌ایم اما نمی‌توان گفت که تجدد در کشور و تاریخ ما مطلقاً وجود نداشته است بلکه مشکل این است که ما در کشورهایمان با چه نوعی از آن روبرو هستیم.

من فکر می‌کنم سؤالی که مبحث اصلی را تشکیل می‌دهد این است که آیا ما می‌توانیم تجدد را از تجربه غربی آن جدا کنیم؟ آیا می‌توانیم شکلهای دیگری از تجدد ارائه دهیم که با فرهنگ و هویت ما سازگار باشد؟ تا به حال تجدد فقط از طریق کشورهای غرب و با تجربه‌های تاریخی آنها تعریف شده است. ما همیشه کلمه نوسازی را مترادف با غربی شدن (Westernization) به کار برده‌ایم. استفاده از کلمه تجدد تنها در همین اواخر رایج شده است، آن هم از طریق بحثهای پست مدرن و مانند آنها که بحث روز است و نشان می‌دهد که نوعی تمایز میان نوسازی و غربی شدن وجود دارد. اما نکته دوم به سنت مربوط می‌شود. غربیان سنتهای شان را بازسازی و بازنگری می‌کنند. گرچه سنتهای آنها تغییر کرده است اما در هر حال نوعی تداوم میان سنت و

می‌کنم که مشکل تجدد ما در همین جاست.

آنچه من در مورد حفظ ارزشهای خودمان در جریان تجدد می‌فهمم این است که این شکاف و فاصله باید از میان برداشته شود. با در نظر گرفتن این موارد من گمان نمی‌کنم که مشکل فقط جنبه فلسفی داشته باشد. تفاوت ما و شما در این است که شما بیشتر از جنبه فلسفی به قضایا می‌پردازید و روشنفکران ایرانی بیشتر به این می‌اندیشند که «چه باید کرد؟» آنها فیلسوفانی برجسته هستند. اما ترکها، بویژه از دوره تورگوت اوزال، بسیار مصلحت‌گرا (pragmatist) شده‌اند. آنها می‌گویند «چگونه مشکلات را حل کنیم؟» این دو طرز تفکر باید با هم ادغام شوند: حل مشکلات و دانستن اینکه چه باید کرد.

● در تأیید سخن شما باید یادآور شد زمانی که اوزال در انتخابات شکست خورده بود در مناظره‌های تلویزیونی از اسلام‌گرایی می‌پرسید «راه حل شما برای مشکلات چیست؟» و محمدعلی برانت هم می‌گفت مسلمانان هیچ راه حل عملی برای مشکلات ترکیه ندارند. ○ اوزال مسلمان بود و بسیار هم مصلحت‌گرا. او سعی می‌کرد تلفیقی میان لیبرالیسم و اسلام‌گرایی ایجاد کند. به گمان من، ما در این زمینه توفیقی نداشته‌ایم. امروزه رابطه میان ارزشها و لیبرالیسم اقتصادی از یک سو و اخلاقیات از سوی دیگر مشکل اساسی کشورهای ما به شمار می‌رود. ما پنداشته‌ایم که در جوامع غرب، لیبرالیسم یعنی جامعه مطلقاً آزاد (permissive society) در حالیکه، لیبرالیسم بیش از هر نظام دیگری به اخلاقیات نیاز دارد. لیبرالیسم واجد ارزشهای خاص خود است، بنابراین وقتی که وارد جوامع ما می‌شود، تمام قالبهای موجود را از هم می‌پاشد، زیرا ما نمی‌دانیم که چگونه آن را به کار ببریم. در نتیجه، فرق می‌کند که برداشت ما از تجدد چیست. به نظر من تجدد ما با تحمیل شده است و ما نمی‌دانیم چگونه آن را پالایش کنیم. دانش کاربرد تجدد - بویژه نوع لیبرال آن - را نداریم. در حقیقت معضل مهمی که ما در ترکیه با آن مواجهیم، دستیابی به چنان ارزشهای اخلاقی‌ای است که بتواند چنین جامعه آزادی را به وجود آورد و من فکر می‌کنم که این ارزشهای اخلاقی از مذهب جدایی‌ناپذیر است. یعنی مذهب، حلقه ارتباطی دیگری است که باید مدنظر قرار گیرد. شاید این مسأله در ایران نیز مانند ترکیه مورد بحث باشد. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «وقتی پنجره‌ها را می‌کشایم پشه‌ها هم به درون می‌آیند.» شما هوای تازه می‌طلبید، اما با پشه‌ها چه باید کرد؟

● ولی من هنوز فکر می‌کنم که در جامعه ما، مهمترین مسأله به سطح عملی مربوط نیست، بلکه بیشتر جنبه فکری و فلسفی دارد. ○ البته من هم پیشاپیش انتظار داشتم که در ایران با چنین طرز فکری مواجه شوم.

● ما سنت فلسفی کهن خود را داریم که گرچه برجسته و مهم است، ولی حالت ما نسبت به آن بیمار گونه است: نه می‌توانیم آن را رها کنیم، نه می‌توانیم آن را خوب بفهمیم، و از طرفی هم با «تحمیل» فکر جدید غربی مواجهیم. در هر حال آیا فکر نمی‌کنید که برخلاف تصور رایج، در جامعه‌هایی با سنتها و ریشه‌های فکری و فلسفی عمیق مشکل مضاعف باشد؟

○ افکار و خواسته‌های ما سازنده جامعه نیستند بلکه باید سعی کنیم بفهمیم که جامعه چگونه شکل می‌گیرد. به نظر من، روشنفکران کشورهای این سوی دنیا، به جای صحبت با مردم عادی جامعه، تمایل به صحبت با یکدیگر دارند. توجه داشته باشید که ما زمانی می‌توانیم

دگرگون شویم که بتوانیم خود را بهتر بشناسیم، چون در مباحثات همیشه به دنبال اینکه «چه باید باشیم» می‌گردیم و نه اینکه «چه هستیم». پیوسته در زمانهایی دیگر یعنی در آینده یا گذشته سیر می‌کنیم و حال را در نمی‌یابیم. این یکی از مفاهیمی است که من در اولین کتابم آن را بررسی کرده‌ام: مفهوم «غیبت زمان حال». به نظر من اگر ما بتوانیم گذشته و حال خود را از طریق تاریخ درک کنیم می‌توانیم به وضعیت کنونی خود تفوق یابیم و نیرویی برای ساختن آینده به دست آوریم، در غیر این صورت نمی‌توانیم خود را در روند تولید آگاهی دگرگون سازیم.

شاید این دیدگاه خیلی جامعه‌شناسانه باشد ولی خوب، من در حقیقت از جامعه‌شناسی در برابر فیلسوفان دفاع می‌کنم. شاید من جامعه‌شناس متعصبی باشم ولی ما به عنوان روشنفکر بیش از اندازه خود را در چارچوب انتقال تفکر غربی یا منابع سنتی محدود کرده‌ایم و همیشه ناقل افکار بوده‌ایم. مثلاً مبحث پست مدرن در غرب به وجود آمده است و اکنون هم دیگر رایج نیست، ولی ما آن را به ترکیه آورده‌ایم. پست مدرنیسم، بویژه میخیلی نسبی است، بی‌نهایت نسبی، در حالیکه ما مطلق‌نگر و در حقیقت بیش از اندازه مطلق‌نگر هستیم و به همین دلیل هیچ سنخیتی با آن احساس نمی‌کنیم. منظورم این نیست که نباید وارد این مباحث شویم، اما نباید فقط مقلدانه ناقل افکار آنها باشیم. این موضوع حتی در سطح آگاهی نیز مصداق دارد. پس همان طور که گفتیم ما باید دانش و آگاهی را تولید کنیم. من هنوز در زبان فارسی کتابی تحقیقی در مورد ایران بعد از انقلاب ندیده‌ام، اما کتابهای انگلیسی و فرانسه در این زمینه به وفور یافت می‌شود، این خود نشانگر فقدان تجدد است. در ترکیه نیز وضع به همین منوال است. به نظر من یک کشور مقتدر، علم خود را به زبان خود تولید می‌کند.

● سوال مهم دیگر، میزان جدایی دولت و جامعه در ترکیه است و اینکه با توجه به مطالعات شما، جامعه مدنی در ترکیه تا چه اندازه محقق شده و این تحقق موهون چه عواملی بوده است؟

○ جامعه مدنی در ترکیه، از حدود دهه ۵۰ در حال شکل‌گیری است و دهه ۵۰ مرحله گذار به سوی پلورالیسم سیاسی است. اما پس از آن، هر ده سال یکبار با مداخله نیروهای نظامی مواجه بوده است. در هر حال، شکل‌گیری جامعه مدنی در ترکیه دلایل متعددی داشته است: وجود پلورالیسم سیاسی و حزبی، برقراری انتخابات در دهه ۵۰ و بویژه رواج اقتصاد بازار در دهه ۸۰، وجود نهادهای واسطه‌ای (intermediate association) مانند انجمنهای صنفی - حرفه‌ای، اتحادیه‌های کارگری، و نیز گسترش وسایل ارتباط جمعی. از نظر نهادهای واسطه‌ای ترکیه بسیار غنی است. البته نمی‌خواهم بگویم که آنها خالی از اشکال هستند.

مشکل اساسی ما در ترکیه، در حال حاضر، موضوع تعیین هویت قوم کرد است. باید دید که ایدئولوژی دولتی با مسأله تعیین هویت اقلیتها چگونه برخورد می‌کند. دولت ترکیه تا به حال با این مشکل، بسیار ناسیونالیستی برخورد کرده و همین امر محدودیتی است که در مقابل جامعه مدنی قرار گرفته است.

دومین مسأله مهم، مسأله احزاب اسلامی است. ما در ترکیه یک حزب اسلامی مطرح داریم - حزب رفاه - که اخیراً در انتخابات چندین شهر بزرگ - حتی در پایتخت، آنکارا - پیروز شده است و در حال حاضر چند شهردار اسلام‌گرا داریم. اینها شاهدهی بر وجود جامعه مدنی است، بدین معنا که احزاب مختلف سیاسی می‌توانند

مشکل شوند و به قدرت برسند و به علاوه، در مورد احزاب اسلامی، آنها نشریات گوناگون و انجمنهای بسیاری دارند که فقط هم تحت رهبری یک حزب اسلامی نیستند. با این حال در حوزه ایدئولوژیک، نسبت به احزاب اسلامی محدودیتی وجود دارد. یعنی سکولارها - یا به زعم من لائیکها - می‌گویند: «آیا ما می‌توانیم احزابی را بپذیریم که به دموکراسی اعتقادی ندارند؟»

این دو مسأله، یعنی مسأله قوم کرد، و مسأله برخورد لائیکها با مسلمانان، برای استقرار جامعه مدنی از هر چیزی مهمتر است. استقرار جامعه مدنی تنها شکل‌گیری نهادهای واسطه‌ای نیست، این تنها یک شرط آن است ولی در هر حال شرط مهمی است، زیرا برای موجودیت بخشیدن به یک جامعه با همان بدان نیاز داریم. اما در هر حال، محدودیتهای ناشی از ایدئولوژی رسمی - یعنی کمالیسم - تحقق جامعه مدنی را با دشواری روبرو کرده است.

● پس چنانکه پیداست مشکل جامعه مدنی در ترکیه فقط به اراده سیاسی دولت مربوط نمی‌شود، بلکه روشنفکران هم کمابیش عانتی در راه تحقق کامل آن به شمار می‌آیند.

○ بلی، تشکل و سازماندهی نیروهای اسلامی در ترکیه با مشکلی مواجه نیست. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که میان این دیدگاههای مختلف، که به یک شیوه سخن نمی‌گویند، باید رابطه‌ای برابر وجود داشته باشد که وجود ندارد، چون اساس جامعه مدنی، قبول پلورالیسم است. پس مشکل فقط به دولت باز نمی‌گردد بلکه ما هم به عنوان بازیگران این صحنه در آن نقش داریم. برخی این مشکل را عدم تحمل عقاید و آرای دیگران می‌خوانند. این امر نیاز به نسبی‌گرایی دارد؛ ما به گفت و گو و تفاهم و تعامل نیازمندیم. تجربه سالهای دهه ۸۰ در این مورد برای ترکیه بسیار پر بار بود. در این دهه ما فهمیدیم که می‌توانیم با یکدیگر سخن بگوییم. اسلام‌گرایان مباحثه با لیبرالها را آغاز کردند، و آنها با مارکسیست‌ها و مارکسیست‌ها نیز با اسلام‌گرایان. میزگردها و مناظرات بسیاری بر پا شد، اما اینها هنوز نهادی نشده بود. این همان رابطه‌ای است که من آن را رابطه برابر می‌نامم. ما عادت کرده‌ایم که همیشه خود را به عنوان یک گروه یا حرکت در مقابل دولت بینگاریم، اما فکر می‌کنم زمان آن رسیده است که نگاهی به خود بیندازیم؛ استقرار یک جامعه مدنی، یعنی استقرار رابطه‌ای برابر میان افرادی که آرا و نظرهای گوناگون دارند.

چنانکه می‌بینید، مطابق دیدگاه شما، برای استقرار جامعه مدنی «ذهنیت» بسیار مهم است. یعنی وجود آزادی یا نهادها مهم است، اما مهمتر این است که ما چگونه پذیرای نگرشهای ایدئولوژیک متفاوت باشیم، یعنی همان چیزی که ما توانایی پذیرش آن را نداریم. به همین علت است که جامعه با مشکل دو قطبی شدن در زمینه مسائلی چون کرد/ترک روبرو است یا احتمالاً در آینده نزدیک با شکل دو قطبی اسلام‌گرا/سکولار روبرو خواهد شد و این پایان ماجراست، یعنی سناریوی بدبینانه که نه تنها در آن جامعه مدنی وجود نخواهد داشت بلکه جای آن را قوانین آمرانه و جنگ داخلی خواهد گرفت، زیرا آغاز کردن تجربه دموکراسی با رواج آنارشیسم و انهدام اجتماعی همراه است. مشکل اصلی جامعه ترکیه هم همین است که چگونه می‌توان به توافق رسید؟ بدون توافق در درون نوعی پلورالیسم، جامعه مدنی وجود نخواهد داشت.

● کمی هم درباره وضع گرایشهای اسلامی در ترکیه بگویید: از ترکیب اجتماعی، پایگاه و مشاطقاتی و بخصوص موضع ایشان در

مقابل جامعه مدنی. مثلاً آیا اسلام‌گرایان حاضرند از طریق نهادهای جامعه مدنی کار خود را پیش ببرند یا رهیافتهای انقلابی دارند؟

○ این پرسش مهمی است. باید بگویم که در ترکیه حرکتهای اسلامی گوناگون با افکار مختلف وجود دارد. از نظر جامعه‌شناختی، این حرکتها بیشتر مورد توجه نسل جوان و افراد تحصیلکرده است. اینان عمدتاً از شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کنند و در آنجا جذب گرایشهای اسلامی می‌شوند. ظاهراً در ایران نیز فرآیند اسلام‌گرایی همین روال را طی کرده است. فکر می‌کنم نسل جوان برای مشکلات سیاسی و اجتماعی، در اسلام راه‌حلهای جامع‌تری می‌یابند و از آن الهام می‌گیرند، و این همان ایدئولوژی‌زیزه کردن اسلام است - خوب یا بد - همان کاری که دکتر شریعتی کرد. برخی می‌گویند که این عمل موجب تضعیف اسلام می‌شود زیرا معتقدند که اسلام یک ایدئولوژی نیست بلکه نوعی دین یا ایمان است که به خود فرد مربوط می‌شود. آگاهی اسلامی در ترکیه با نقد درک سستی از اسلام مشخص می‌شود. این همان چیزی است که من آن را اسلام سیاسی یا اسلام انقلابی نامیده‌ام، یعنی حرکتی که معتقد است برای ایجاد یک جامعه اسلامی یا نظام اسلامی، ناچار، و در وهله نخست، باید قدرت دولت



را تسخیر کرد. از همین رو، این حرکت را می‌توان «انقلابی» نامید. در دهه ۸۰ این گرایش اهمیت بسزایی داشت و می‌توان گفت از انقلاب ایران الهام می‌گرفت، اما پس از آن، نوعی جامعه مدنی اسلامی پدید آمده است که البته با مفهوم تاریخی جامعه مدنی متفاوت است. در هر حال هر دو گرایش به اسلام را اکنون می‌توان مشاهده کرد؛ هم رهیافت انقلابی و هم رهیافتی که به جامعه مدنی اسلامی باور دارد. نماد برجسته این گرایش اخیر، علی بولاچ است. بولاچ را می‌توان همتای سروش در ایران فرض کرد. اینان میان گرایش خود و گرایش اسلام سیاسی - انقلابی تمایز فائلند.

● از لحاظ سیاسی ظاهراً این گرایش اخیر را بیشتر در حزب رفاه می‌توان جست‌وجو کرد؟

○ بلی، رشد این گرایش جدید، مصادف است با قدرت‌گیری «حزب رفاه». کار حزب رفاه در اواخر دهه ۷۰ شروع شد. این حزب در ابتدا دیدگاههایی ضدامپریالیستی داشت و بنا به روال مرسوم چپ، طرفدار گسترش صنایع مادر بود. در داخل حزب هم نوعی نظم سلسله‌مراتبی آهنین حاکم بود. اما در اثر ارتباط با جوانان روشنفکر اسلام‌گرا، خون تازه‌ای در رگهای حزب به جریان افتاد و حزب

دیدگاه‌های جدیدی پیدا کرد. اینان - جوانان روشنفکر - دیدگاه‌های مدرنی داشتند و با تفسیر سنتی اسلام برخوردی انتقادی می‌کردند.

در حال حاضر در خود «حزب رفاه» هم تجربه‌ای جدید در حال تحقق است. میراث کهن و اندیشه جدید اسلامی در حال تلفیق با یکدیگرند. با تمام این احوال، نکته بسیار جالب این است که روشنفکران سعی دارند استقلال خود را از حزب رفاه حفظ کنند. این روشنفکران در بسیاری از برنامه‌های بحث و گفت‌وگو شرکت می‌کنند ولی هرگز نمی‌خواهند به عنوان سخنگوی حزب رفاه قلمداد شوند. آنها می‌گویند میان نظرهای ایشان و حزب رفاه سازگاری وجود دارد. نکته‌ای که لازم است حتماً تأکید کنم، این است که جنبش‌های مخالف، به جای آنکه به محتوای پیام خود بپندیشند معمولاً هم خود را مصروف مشخص کردن صفوف دشمنان می‌کنند. اکنون می‌توان پرسید پیام حزب اسلامی چیست؟ مهمترین دستاورد روشنفکران اسلام‌گرا برای حزب رفاه، در واقع همین تعیین درونمایه فکری حزب و پیام آن بود. پیام «حزب رفاه» به عنوان یک حزب اسلامی، بنای یک نظام عادلانه با ارزش‌هایی اسلامی‌تر، با در نظر داشتن مجموعه اوضاع و احوال سیاسی است، اما احزاب دیگر از عهده تعیین پیام خود

زیرا سیاستمداران اسلام‌گرا می‌خواهند مشروعیت خود را از طریق اکثریت به کرسی بنشانند. البته برای حزب اسلامی ایجاد یک نظم اجتماعی اخلاقی کاری آسان است چون آنها برای این کار مبادی و اصولی دارند و می‌دانند که چگونه این کار را انجام دهند. اما پرسش مهم درباره «عدم مشروعیت» (illegitimacy) است، یعنی معلوم نیست بر سر مردمی که نمی‌خواهند پذیرای این محدودیت‌های اخلاقی باشند چه خواهد آمد؟ یعنی حقوق اقلیت چه می‌شود؟ در واقع دموکراسی بر پایه حقوق اکثریت و نیز حقوق اقلیت بنا شده است زیرا ظرفیت صرف از حقوق اکثریت می‌تواند به حکومت جابرانه اکثریت بینجامد و مامکن است نسبت به برقراری چنین حکومتی بی‌میل نباشیم. این یکی از مباحث مهم هر نوع خط مشی کاملاً اسلامی است. البته مخالفان اسلام‌گرایان معتقدند که وقتی ایشان قدرت را به دست بگیرند، مدعاهای دموکراتیک را کنار خواهند گذاشت.

● پس با این اوصاف چه تضمینی برای حرکت نیروهای اسلام‌گرا در چارچوب دموکراسی و جامعه مدنی وجود دارد؟

○ به نظر من دموکراسی قلمروی بی‌مرز است. ما نمی‌توانیم دموکراسی را بر مبنای تمایلات پنهان این جنبش‌ها قرار دهیم. برداشت من از دموکراسی همانی است که وجود دارد. البته احزاب اسلامی مرا مخالف خود و بعضاً روشنفکری خام و بی‌تجربه می‌انگارند.

● موضوع دیگری که شنیدن آن از زبان شما برای ما جالب است، وضعیت روشنفکران ترکیه است. مشغله‌های فکری این روشنفکران چه چیزهایی است و چه جریان‌های عمده‌ای را در میان روشنفکران ترک می‌توان مشخص و متمایز کرد؟

○ خط اصلی تمایز میان روشنفکران به یک تغییر جهت اساسی در سرمشق‌های (paradigm) ایشان برمی‌گردد. این تغییر جهت به عدول از سرمشق ایدئولوژی رسمی - کمالیسم - مربوط می‌شود. یعنی عده‌ای این سرمشق را کنار گذاشته‌اند و عده‌ای دیگر بر آنند که جامعه کماکان می‌باید در چارچوب آن سیر کند. البته منظورم از کمالیسم فقط طرز فکر کمال آتاتورک یا انقلاب ۱۹۲۳ نیست، بلکه چگونگی تعبیر و تفسیر کنونی آن، مثلاً تفسیر نحوه برخورد این ایدئولوژی با دو مسأله مهم یعنی اسلام و هویت قوم کرد است.

یک بخش از روشنفکران معتقدند که نباید در این موارد هیچگونه امتیازی داد و عقب‌نشینی کرد. آنها می‌گویند ما در قبال مسأله قومیت‌ها ملی‌گرا و در قبال اسلام سکولار هستیم. البته این تعبیری بسیار ساده از مسأله‌ای پیچیده است. اینان بر این باورند که اعطای هرگونه امتیاز در این دو حوزه، به معنای خط بطلانی بر اصول جمهوری سکولار ترکیه است. در میان هواداران این نگرش شما می‌توانید چپ‌ها، راست‌ها و برخی فمینیست‌ها را هم بیابید؛ حتی می‌توانم بگویم که نوعی روایت یا نسخه اسلامی کمالیسم هم وجود دارد. در واقع برخی از اسلام‌گرایان را می‌توان کمالیست‌های متعصب دانست.

رهیافت دیگر روشنفکران این است که ما اکنون وارد مرحله جدیدی شده‌ایم و ناچاریم دولت خود را با اوضاع و احوال جدید این دوران تطبیق دهیم. پس باید دموکراتیک‌تر بپندیشیم. اما مسأله این است که چگونه می‌توان از یک جمهوری اقتدارگرا به سوی یک جامعه مدنی دموکراتیک‌تر گذار کرد. روشنفکران دسته دوم، بیشتر خواهان جامعه‌ای مدنی‌تر هستند، مدنی‌تر از لحاظ دموکراسی و بحث و گفت‌وگو میان «همه». من و عده بسیاری از روشنفکران، مثل بولاچ،



برنیامندند و به همین دلیل است که حزب رفاه چنین نفوذی به هم زده است. نمونه توفیق این حزب، مسأله اختلاف قومی ترک و کرد است. حزب رفاه توانست با رهبان‌های اسلامی خود در این مورد، به توافق دست یابد.

● فکر می‌کنید گرایش اسلامی صرفاً بنا به موقعیت کنونی این مواضع را اتخاذ کرده یا در آینده هم این مشی را ادامه خواهد داد؟

○ اینکه حزب اسلامی به کدام سو خواهد رفت، موضوعی است که فقط آینده می‌تواند آن را مشخص کند. شکست یا موفقیت حزب رفاه در آینده، به چگونگی مواجهه آن با حل مسائلی در داخل و خارج حزب بستگی دارد. انتظار این است که حزب رفاه با روش‌های دموکراتیک به دنبال به دست آوردن قدرت در مناطق مختلف باشد. ما این وضع را قبلاً در قونیه تجربه کرده‌ایم و انتخاب مجدد حزب در انتخابات آتجا نشانگر این است که آنان اوضاع را خوب اداره می‌کرده‌اند.

باید گفت که روی کار آمدن حزب رفاه در انتخابات آینده مجلس بسیاری از مسائل را در ترکیه تغییر خواهد داد. اما آنچه بیشتر از هر چیز مورد بحث خواهد بود، مسائل اخلاقی و نیز حقوق اقلیت‌هاست،

نیز به این گروه از روشنفکران تعلق داریم.

نکته دیگر این است که زندگی روشنفکری یعنی آنچه در مطبوعات، کتابها و مانند آنها می‌گذرد، در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ در دست اسلام‌گرایان بوده است. در دهه ۷۰ این رسانه‌ها در دست چپ‌گرایان بود و متأسفانه اسلام‌گرایان بیماری‌های چپ‌گرایان را هم با خود به این دو دهه آورده‌اند. آنان به جای اینکه به جامعه خود بنگرند به «اتویا»های خود فکر می‌کنند.

مجله بسیار مهمی که اکنون در ترکیه منتشر می‌شود «تورکی گونلوگو» (Türkiye Günlüğü) است. ملی‌گرایان ترک این نشریه را در دهه ۷۰ پایه‌گذاری کردند اما اکنون خود را بیشتر اسلام‌گرا می‌خوانند. برخی از آنها مشاور کاندیداهای حزب رفاه بودند. آنها کاملاً مستقل هستند و دیدگاه‌های پلورالیست دارند. بسیاری از روشنفکران بدون اینکه ارتباطی با دیدگاه این نشریه داشته باشند، مطالب خود را برای چاپ به آنها می‌سپارند. در واقع این نشریه مهمترین مسائل جامعه ترکیه را به بحث می‌گذارد.

● با این اوصاف باید گفت که روشنفکران ترکیه هم مثل بسیاری از روشنفکران جهان سوم پیش از حد سیاسی‌اند. حضور در سیاست، الزامات خاص خود را می‌طلبد و نهایتاً باعث می‌شود که افقهای فکری روشنفکر محدود شود. ما سالهاست در ایران با این مشکل مواجهیم. فکر نمی‌کنید این مسأله موجب شده است که روشنفکران ترک از اصلی‌ترین رسالت‌های حرفه‌ای خود باز بمانند؟

○ من کاملاً با شما موافقم. من هم طرفدار این فکرم که روشنفکران باید کمتر سیاسی باشند. ما برای استقرار جامعه مدنی حتی باید بیش از این متواضع باشیم. یعنی پیش از اینکه به فکر تغییر جهان باشیم باید آن را بفهمیم و از این طریق درصدد تغییر آن باشیم.

● درست مقابل آموزه مارکس.

○ دقیقاً.

● از این بحث بگذریم. می‌خواستیم بدانیم که تحولات اخیر جریان روشنفکری در ایران، بویژه در میان روشنفکران مذهبی، تا چه حد در ترکیه بازتاب یافته و چه تأثیرهایی داشته است؟

○ من نمی‌توانم درباره تأثیر اندیشه روشنفکران ایران به روشنفکران مسلمان ترکیه نظری قاطع بدهم. کتابهایی از سروش، شریعتی، مطهری و شایگان به ترکی ترجمه شده‌اند. البته من اشاره‌های چندانی به کارهای سروش ندیده‌ام گرچه نوشته‌های او به مباحثات جاری در ترکیه بسیار نزدیک است، ولی عقاید او بیشتر به روشنفکران اسلام‌گرا مربوط می‌شود. در حالیکه داریوش شایگان بیشتر به مسأله غرب و غرب‌گرایی می‌پردازد و به همین دلیل روشنفکران ترک (اعم از لیبرال‌ها، اسلام‌گرایان و حتی چپها) دیدگاه‌های او را سریعتر دریافته‌اند.

به نظر من تمامی اسلام‌گرایان در سراسر جهان از طریق منابعی مشابه اسلام‌گرا شده‌اند. در دهه اخیر تعداد بیشماری از منابع خارجی اندیشه‌های اسلامی به ترکی ترجمه شده است اما اکنون روشنفکران داخلی به خود آمده‌اند. نسل جدید بیشتر به تولیدات فکری داخلی توجه دارد و مثلاً بیشتر به بولاج متوسل می‌شود تا به شریعتی. این نشانگر توجه روزافزون ما به مسائل داخلی خودمان است و رواج این احساس که ما جهانی خاص خود داریم. البته در مباحث جدید هنوز هم بیشتر به آثار غربیان، از جمله گلنر، هابرماس، فوکو و مانند آنها

مراجعه می‌شود.

● در مورد تأثیر دکتر شریعتی و دکتر سروش بر جریان اندیشه اسلامی در ترکیه نکته‌ای مهم وجود دارد. در ایران غالباً میان رهیافت دکتر شریعتی و دکتر سروش نوعی فاصله احساس می‌شود. آیا چنین فاصله‌ای در میان روشنفکران ترکیه هم حس می‌شود؟

● آثار شریعتی بیش از ۱۵ سال است که به ترکی ترجمه شده، اما آثار دکتر سروش مدت زیادی نیست که به ترکی درآمده است. کتابهای سروش بسیار خوب ترجمه شده‌اند اما کتابهای شریعتی نه.

تأثیر شریعتی بیشتر از جهت سیاسی کردن اسلام بود و در این میان گرایش مارکسیستی او هم نقش داشت. امروزه، این مسأله کمتر مورد بحث قرار می‌گیرد. بحث اصلی روزگار ما، جامعه مدنی است و به نظر من مروج این دیدگاه، سروش است.

● بی‌دازیم به پرسش آخر. شما در ایران با روشنفکران مختلف ملاقات کردید. می‌خواستیم ببینیم وضع روشنفکری جامعه ما را در عقیسه با ترکیه چگونه یافتید؟

○ اکثر روشنفکران ایرانی، از زوایای مختلف، به هويت خود توجه دارند و این مسأله‌ای غالب در مباحثات ایشان است. شما از پیدایش بحران هويت در جریان ایجاد تجدد بخوبی آگاهید و آن را جدی گرفته‌اید ولی روشهای شما در برقراری ارتباط با تجدد هیچگاه روال ثابتی نداشته و از تداوم برخوردار نبوده است. برخی معتقدند این وضعیت موجب تضعیف تفاهم (dialogue) و تعامل (interaction) با غرب می‌شود. عده‌ای دیگر نیز غرب و تجدد را مترادف هم می‌دانند و معتقدند هرگونه تفاهم و تعاملی با آن، میدان دادن به تهاجم فرهنگی (cultural assault) است. روشنفکران شما دائماً در این بحث هستند و این نوعی پلورالیسم ناقص است زیرا این مباحث نهادینه نشده و نتوانسته است مؤسسات لازم را به عنوان مکانی برای تداوم خود ایجاد نماید. در روزنامه‌ها و مجله‌ها کمابیش بحثهایی وجود دارد، اما شما مناظرات رودررو ندارید.

تفاوتی که میان روشنفکران ایران و ترکیه وجود دارد این است که روشنفکران شما فقط با مخاطبان خاص خودشان گفت و گو می‌کنند، اما با خود هرگز. وقتی از یک روشنفکر می‌خواهیم که موضعش را در قبال یک روشنفکر دیگر بیان کند، می‌گوید که این دیدگاه من است و در واقع به سایرین کاری ندارد. نبود گفت‌وگو میان روشنفکران شما کاملاً مشهود است. اما در ترکیه گفت‌وگو بیشتر رایج است. با این حال ما نسبت به شما در مورد ضرورت تعریف ارزشهای لازم برای توسعه از آگاهی کمتری برخورداریم.

● شما را خسته کردیم. شاعر بزرگ ما - یا شمال - مولوی، می‌گوید «همدلی از هم‌زبانی بهتر است». گرچه ما در «هم‌زبانی» - به خاطر واسطه ترجمه - دشواریهایی داشتیم اما به مدد «همدلی» آن را کاهش دادیم. قدری از این همدلی به «دره مشترک» ما مربوط می‌شود و تلاشی که برای حل آن می‌کنیم. در هر حال از گفت‌وگو با شما خوشتریم.

○ من هم از فرصتی که در اختیارم قرار گرفت متشکرم و امیدوارم این گفت‌وگوها ادامه داشته باشد.

● ما هم متقابلاً متشکرم و امیدوارم.

● این مصاحبه، به دلیل کمبود جا، بسیار خلاصه شده است.